

آزمون مداد کاغذی و عملکردی بنویسیم پایه چهارم دبستان دخترانه سما نام و نام خانوادگی:

تاریخ: / /

۱. با حروف در هم ریخته یک کلمه بسازید.

اس ق ت ل ا ب م ر ا ن ا غ

۲. کلمات زیر را با حروف مناسب کامل کنید.

اعترا__ م__بت خ__اجه جی__ون

۳. کلمات مترادف را به هم وصل کنید.

خاور	چیزی که کم است
تحقیر	قد و بالا
کم یاب	گوهر
چابک	مشرق
قامت	خوار کردن
گهر	تند و سریع

۴. کلمه مناسب را انتخاب کنید.

لیلا (خواهر-خاهر) خود را (خار-خوار) کرد زیرا او لباسش را با یک (خار-خوار) پاره کرده بود و روی آن (قضا-غذا) ریخته بود و آن را در (حیات-حیات) انداخته بود.

مادر بزرگ برای مریم یک (قصه-غصه) گفت که در آن یک بچه (اثاث-اساس) خانه را شکسته بود و آن ها را (خرد-خورد) کرده بود. مادر بزرگ از مریم (خاست-خواست) هیچ وقت این کار را انجام ندهد.

۵. با دقت در کلمات متن، ک و گ را در کلمات کامل کنید و نقطه هایی که جا انداخته شده است را بگذارید. سپس علائم نگارشی مناسب را قرار دهید.

روری بهار تابستان پاییز زمستان با هم گفت و _ومی کردند صحبت از این بود که حورشید جهان

افروز را به داوری انتخاب کنند و خورسید پذیرفت

بهار نخست کرد بندهایی از _ل های صورتی در اطراف گودال ها آویخت آن را گلگون کرد

۶. مخالف کلمات زیر را بنویسید.

انتها..... ورود..... روشنایی..... فایده.....

۷. برای کلمات زیر دو هم خانواده بنویسید.

مشق.....، کتاب.....، عارف.....،

۸. معنای کلمات زیر را بنویسید.

تقدیر نامه:..... خودرو:.....

۱۰. داستان زیر را بخوانید و به سوالات پاسخ دهید.

محمد، پسری بازی گوش بود. او همیشه به فکر خودش بود و به هیچ کس کمک نمی کرد. حتی تکالیفش را به خوبی انجام نمی داد. یک روز علی که هم کلاسی محمد بود به او گفت: «محمد جان من امروز باید به مسابقه فوتبال بروم اما کفش های ورزشی ام را نپوشیده ام. بیا کفش هایمان را با هم عوض کنیم.» محمد خندید و گفت: «من کفش هایم را به هیچ کس نمی دهم.» سپس دوان دوان به سمت کلاس رفت. علی بسیار ناراحت شد و آن روز نتوانست به مسابقه فوتبال برود.

چند روز بعد امتحانات محمد شروع شد ولی محمد که در طول سال درس هایش را نخوانده بود هیچ کدام از امتحاناتش را خوب نداد. معلم محمد را صدا زد و به او گفت: «محمد تو هیچ کدام از درس هایت را نخوانده بودی و نمی توانی به کلاس بالاتر بروی.» محمد شگفت زده شد و شروع به گریه کرد. معلم گفت: «گریه نکن من به تو یک فرصت دیگر می دهم. علی هم کلاسی ات تمام نمراتش عالی شده اند من از او خواستم تا به تو در درس هایت کمک کند و دوباره امتحان بدهی.» محمد گفت: «علی؟ ولی...» در آن لحظه علی وارد کلاس شد و به سمت محمد آمد و با خنده گفت: «نگران نباش محمد جان من به تو کمک می کنم تا تمام درس هایت را به خوبی یاد بگیری.» محمد با خجالت سرش را پایین انداخت. او به خودش قول داد مثل علی به دیگران کمک کند و خود خواه نباشد.

۱. عناصر داستان بالا را بنویسید.

۲. زیر جملاتی که با کلمه های ربط به مربوط شده اند خط بکشید. و مشخص کنید کدام در کلمات ربط معانی دو جمله مقابل هم هستند.

۳. در بند اول داستان چند جمله وجود دارد؟

۴. این متن به کدام ضرب المثل ارتباط دارد؟

الف) جوجه را آخر پاییز می شمارند.

ب) کوه به کوه نمی رسد آدم به آدم می رسد.

ج) جوینده یابنده است



موفق باشی عزیزم